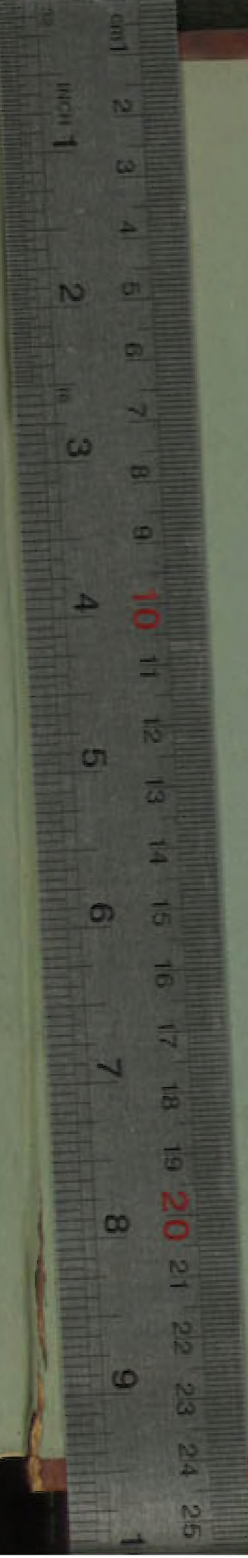


۱۲۲۱ کتابخانه مجلس شورای ملی خیابان آذربایجان نام کتاب: تاریخ سیاحت مؤلف: موضوع تألیف: مؤسسه: ۱۳۰۲ شماره دفتر: ۱۴۷۳۲ تاریخ: ۸/۱/۵۵	
---	--



۹۸۶

ت ۳

بازدید شد
۱۳۸۱

نفس جلال الاله

از سوره مریم تا آخر سوره

مشهور بنفیس بر کاش

Handwritten notes in the top right corner of the right page.

Handwritten text at the top of the right page, below the main header.

Handwritten text in the middle of the right page.

Handwritten text below the middle section on the right page.

Handwritten text at the bottom of the right page.

سهم الارض

Main body of handwritten text on the left page, written in a cursive script.

[illegible]

دربك حال

وگفتند

قَوْلُ كَلْبِ فِدَايَ

جانب

[illegible]

نور و خدای
م

یوسف علیہ السلام

[illegible]

[illegible]

که ایشان نیکوتر بودند بمقام و آلات و جامه و لباس و منقش و نیکوی همه چیز از ایشان بهتر بود نیکو باریه عز و
شود و فریفته مکر و دین **كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلَيْتَ كَذَلِكَ تَجْعَلُهُمْ لَكَ لَوْ اَنَّكَ كُنْتَ تَدْرِي**
کفر باشد که مصلحت داده او را بخیر خدای که زنگنه و عمر را داده که نیکوکل کن چند آنکه خواهد که درازی
عمری هم سود کند **يَا اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ اِنَّمَا الْعَذَابُ وَلَئِنَّا لَوَاقِعُونَ مَنْ يَجْزِ بِمَا**
وَاَضَعَفْتُ جُنْدًا نَا اَنَّا لَكُم مِّنْ دُونِ اِيْنَا لَوْ عَصَيْتُمْ كُودَه اَنَّا بَاوَعَدُ وَاَدَّه اَنَّا مَاعَاذُكَ يَا اِيْنَانِ و سزا
و اما قیامت که بر من جزو آنکه بداند بر کفر آن که کسیت که جایگاه او تراست و لشکر او ضعیف و بجای
مومنان در بهشت بر باشد یا بجای کافران در دوزخ **وَيَرْثِ اللّٰهُ الْاَرْضَ اَمَّا هَذِهِ فَاِلَیْهَا لَمَّا نَحْنُ**
حَبْرٌ خَالٍ ذٰلِكَ نَآ اَوَّلُ خُرُوجٍ او بفراید خدای تمام مهندیان و راه یافتگان اهدای و لطف و یاقیات
صالحات که عمل اخیر کار انجام یافته است نزد یک خدای همه تراست غواب و یاد داشت نیکو تراست کسیت
بعضی عاقبت و سوا انجام **اَرَأَيْتَ لِقَوْلِهِمْ قَرِيبًا اِنَّا نَوَالُ الْاَقْرَبَ مَا لَوْ لَدَا اَخْلَعُ الْمَغِیْبَ اَم اَقْدَرُ**
عِنْدَا اَرَأَيْتَ عِنْدَ كَلَامِهِمْ مَا يَنْقُضُ وَاَمَّا هَذِهِ فَاِلَیْهَا لَمَّا نَحْنُ حَبْرٌ خَالٍ
ای که بدی شخصی اگر کافر باشد یا بایات ما و گفت که بدین حال احوال و فرزند من صرف گفت که حساب الارث
گفت و این بود بر عاصی و اهل بقا صابانه بایات وی شده مرا گفت نام تو نه را میگوید که فرزند من و کتم و الله که
من هر که میگوید که فرزند من و زنده شوی هر که از من این بپوشد او گفت اکنون بر وجه من زنده شود اینجا
مرا مال و فرزندان باشد بنویسم خدای تعالی این آیه فرستاد که عاصی را گفتند که حساب را که هر که بود برای عاصی که کرد
و عاصی خود را بخیر کردی تا بوقت و همه او مردی و همه جانب بود و روزی عاصی را تقاضای سخت که در عاصی گفت
چیزی که میگوید که هر که از این کرده جان بکشت و وقت که میگوید که بدین بودیم ترا صاحب کردی و روزی
و درین نوکازی و فرزند خود را نام عاصی گفتند شما میگویند که در بهشت زرو بسم باشد گفت آری گفت
بدره ها که مرا اینجا از پدرم بر طرفی استهن اگر این چه شما میگویند که در بهشت غضب من اینجا بیشتر
از غضب تو باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای بدی این مرد را که بایات ما کافر
شد و گفت احوال و فرزندان خواهند بود و در بهشت ای او بر من مطلع گشت است و آنچه در لوح محفوظ

است و بر اعیان و پیشه است و محققند از آنست که او را بهشت خواهند بخش یا از نزد خدای
عهدی که فرستاد و خدای او می عهدی کرده که بر او بهشت برده باشد گفت این عهد قول الله الا الله است
بعضی او این کلام نگفتند و ایمان بنا آورده است قدام گفت که عمل صالح از پیش فرستاده که بر او بهشت برسد و
گفت نه چنانست که وی میگوید و عهدی داده است که فرود بود که بر او بهشت برسد و عهدی که او را از عهد
افزونی و بهشت بیاورد است از مال امان از افرایم و از نهایی مال و فرزندش را بد و **وَاَمَّا هَذِهِ فَاِلَیْهَا لَمَّا نَحْنُ حَبْرٌ خَالٍ**
يَكُونُ الْاَمْرُ اَلَا تَسْبِخُونَ عَلَیْهِمْ وَكُودَه عَلَیْهِمْ وَنَا اَنَّا لَوَاقِعُونَ مَنْ يَجْزِ بِمَا
تَوَدَّ حَتَّى اَنَّا لَمَّا نَحْنُ حَبْرٌ خَالٍ این کار از آنکه گفتند حیران خدای خدای و ایشان را بر رسید
تا آن خدایان ایشان را عزت باشند و ایشان بر رسیدند آن بنان عزیزان بودند که اگر یک خدای عزت باشد
بجایان بسیار عزت بیشتر باشد آنکه ایشان را عزت کرد و باز داشت از یکان فاسد و گفت که احقر از بود و کلام
کار باشد و عبادت و پرستیدن آن بنان عزیز ایشان بنانند و گویند که ما کما مشرکین و ایشان و بنان
لست کنند و بگویند علیهم و باشد تدبیر کاران بر خدایان و بنان خویش ضدی یعنی ذی و هوای جز ایشان
پرستیدند تا عین باشند بنان ایشان ذی و هوای که اینهم یعنی خواری مجاهد گفت عوا یعنی در خصوصیت
باشد بلکه بر ایشان باشند یعنی طاعت خالص باشد با محم و رسول خود گفت امری نمیکوی و عین یعنی
که او فرستادیم و بخواه از آن عین توبه و عین یعنی مادی و از آن کذا شتم چنانکه گفت و کذا لست یعنی
بعضی الظالمین بعضی انما کانوا یکسبون تا این کار فرین و منور از لکند و بر سوسه و اگر از طاعت او معصیت برسد
توبه ایشان تعبیل مکن و عقیقار عدا لایان تعبیل عقیقار که مار و زهره و ماهی های ایشان را می شماریم برای ایشان
و برای عدا لایان عدا شریفی و گفتند که انما لایان می شماریم **وَقَدْ اَرْسَلْنَا**
الرَّسُولَ بِالْحَقِّ وَلَئِنْ لَّا تَكْفُرُوا لَنَكْفُرَنَّ عَنْكُمْ وَلَئِنْ لَّا تَعْلَمُونَ اَلَا تَعْلَمُونَ اَلَا تَعْلَمُونَ
جَنَّتُمْ شَيْئًا اِنَّا نَاكِرُ السَّمَوَاتِ وَتَقَطُّنَ مِمَّا تَشْتَقُونَ وَتَقَطُّنَ مِمَّا تَشْتَقُونَ
و اگر ای عهد و در که ما حکم کنیم بر لکین از این متعین و بر عهد کار از او کردیم بنزدیک خدای غنی باشد
که مقهور رحمت خود گردانند ایشان را چنانکه بطول عطا و جویندگان بخشش بنزدیک برکان و رنده و و کد و می

شیان

ظالمین صلا

[illegible]

35

یوم القیامت انک لا تعلم للبعاد چون ابن ابی بکر علیه هری و فرمودند و روزی بر سر می ایستاد چون روز قیامت
شوند اکثر از ان الذین لم یعدوا عهدا انان که ایشان را فرموده ای عهد است که ایستاد ایشان را بهشت
بروند و قالوا اتخذ الرحمن ولدا امحودان گفتند عزیز چه داشت و ترسیان گفت عیسی بر خداست هر که
گفتند و فرستگان دختران خدا شد سخن ایشان بود که گفتند خدای فرزندش کیست و بر فرزند بدست
که عیسی هر که آمد و سخن رفت گفتی که فرزند یک شد که از فرشتی و سخن بر این اسمها از یکدیگر شکافند
و پاره پاره کردند و کوه ها در روی افتند و شکست بشوند و از جای خود بروند و بر جای نمانند از انکه ایشان
خدا بر فرزند دخترانند و فرزندش بری حواله نمایند و عبد الله بن عباس و ابی بن کعبه گفتند که اسمان و زمین و
جمله از این بن سید عالم و فرستگان بنشیند و در روز بفرمایند چون خدا بر فرزند نکندند **و قال عیسی**
اللهم انی انشدک فی التوکل و لا ارضی الا انی انشدک و انشود خدا بر او و انکه از فرزند نکندند
در حق او ایستد و حال است بدست هر که در آسمان و زمین است الا که در روز قیامت بهش خدای آیند بنده
و از دلیل و حواله و حق و بر فرار هیچ معبودی نباشد الا که او مقرب و معترف باشد بهی و روزی بر من که
خدای او دعوی نکند خود را با این جماعت دعوی دارند از خدای وی **و قال عیسی و قال عیسی**
شمر و است بر سبیل احوال و تفصیل و واقعه افعال و اعمال ایشان را و هیچ چیز از علم او پنهان نیست و از دانش
او خارج **و قال عیسی بسم الله الرحمن الرحیم و قال عیسی بسم الله الرحمن الرحیم** و انشود خدا بر او و انکه از فرزند نکندند
نکون با انچه داری مغرور و نگروری که هیچ نیاید که گویند مردم و انچه کرد برود و انچه داشت گذشت انان که ایست
آورده اند و عمل صالح نکردند ایشان را خدای بشارت دهد و در دست گرداند و گفتند انکه معنی
که خدای ایشان را دوست دارد و عبد الله بن عباس گفت که عیسی ایشان را دوست دارد و دوست دارند بر او
بر عار گفت انکه در زمان امیر المؤمنین آمده از انکه روزی رسول و بر انکشتی علی علیه السلام و انچه حاصل شد
عهد او حاصل فی صدور المؤمنین موده بار خدا بر این از زبان مومنین عهدی کن و مراد در روز و صانع
گردان خدای تمام این آفریننده ابو هریره روایت کرد که رسول فرمود چون خدای بشارت دهد و دوست دارند

گوید من فلان بزرگوار دوست دارم و تو نیز او را دوست دار آنکه خبر بیل را سنانها ندانند و گوید خدای تعالی اندر
 دوست صبر دارد و سخاوت و برادر دوست دارد اهل ایمان و برادر دوست دارد آنکه محبت او در زمین افکند تا اهل
 زمین او را دوست دارند و هر که او دشمن دارد با او همین معاملة کند آنکه گفت **قَالَ أَتَيْتُ نَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَبَّرَنِي بِهِ**
النَّبِيُّ وَنَسِيتُ بِرَأْسِهِ ما این قرآن را زبان قرآن کردیم و در آن کردیم نادانان و هو صفتی از
 و بر هر یک از او بوی پیرسانی کردن صفت خصوصیت رسول که گفت آن بعضی الناس را الله الا لدا الحصىم خدای
 تعالی از بندگان از او دشمن دارد و که او صفت خصوصیت باشد آنکه ذکر کرد که انرا وقت **وَكُلَّ هَلْ كُنَّا قُلُوبَهُ**
مِنْ رَبِّهِ صَلَاحٌ مِنْهُمْ مِنْ حَيْثُ وَفَّقَهُ احب که هلاک کردیم از پیش ایشان که در حق و اهل روزگار
 که از ایشان هیچ انری نمادای محمد هیچ کس از ایشان در حق و اهل و هیچ کس را می بیند یا او از ایشان هیچ تنوی
 هر چنان هلاک شدند که هیچ کس از ایشان از انی نشنود ایشان از ایشان مال و فرزندی و عدد و پشتر و شقیه
 و خصوصیت ایشان سخت بود حال ایشان نیست حکم اینها و حال اینها هر چنان باشد که ایشان از ایشان
 بهتر نیستند و بهوت از ایشان بهتر نیستند **سورة طه حکایت صدوسی و پنج آیت ابو بصیر**
 از رسول که در ولایت کرد که خدای تعالی سور طه و پس را پیش از خلق آدم و بعد از ارسال با و زید چون
 در فتنان نشیندند گفت خدای تعالی را که این بایان فرستد و خدای تعالی را که این لغت سخن گوید و خدای
 شکی را که حامل این باشد و گفت اهل بیت از فرات بخوانند که طه و پس هر که این سور بخواند از او مافات
 و انصار بدهند **سورة الرحمن الرحمن طه ما اتونا فليكن القرآن** انما ذكره في القرآن
مَنْ يَرْجُ مِنْ خَلْقِ الْاَنْسِ وَالْجِنِّ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ طه العَرَبِيِّ انما ذكره في القرآن
وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ اَنْ يَكُونَ لَهُمْ اَنْ يَكُونَ لَهُمْ اَنْ يَكُونَ لَهُمْ
 معنای آن در حق طه خلاف کرده اند و عباد عباس گفت قسم است بنا بر نامهای خدا و این نام خدا است
 گفت بزبان جسد طه یعنی پا در اصل سجده ای مرد و مقابل این حساب گفت که معنیش اینست که طه از ارض
 قدمین یعنی زمین را بچرخ و قدم و بکبر یعنی هر دو قدم بر زمین زد و گفت سبب آن بود که رسول الله و نماز و زیارت
 پای است و این را پنج پیشتر از خدای تعالی این آیه فرموده اند که هر دو پای بر زمین نهاده که گفت قسم است

نص

و فضل و هدایت خدا جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و در طه اهل بیت و سولست آنکه ابو آبر
 برخواستند تا بر بداند این صفت آنکه اهل بیت و بطور که نظر بر او گفتند که کطا در حق طه است
 و باها و بر کانه اضم بالجند و لئلا بنی بیهشت و در حق سوگند خورد و گفتند که طه معنی آنست که
 باطامع الشافعة للامور و باها و ای الخلق لا اله الا الله رسول را میگوید ای طه در حق و شفاعت بر ای ایت
 و ای راه نمایند خدای تعالی را ملت و باها و اهل من العیوب و باها و ای اهل العیوب و ای طه و ای طه که اینها
 و ای راه نمایند بهر عیبا و طه اند باشد در حساب و باها باشد بنیادی که گفتند است ای راه نمایند
 ما این قرآن را فرستادیم تا تو بخوانی و شوی معیزه شکی گفت رسول چندان بر پای ایشان که باها و زید و زید کرد
 گفت یا رسول الله خدای تعالی را یا هر زید است این هر پنج چرا بر خود میخواند گفت ای طه که اینها را
 خدای تعالی بنده شکر باشد معانی گفت ابو جعفر و هشام و دشمن از الحارون چون عبادت رسول و اینها و وی در کتب
 شفی محمد بن جعفر محمد بن جعفر گفت سبب این خدای تعالی خدای تعالی خدای تعالی خدای تعالی خدای تعالی خدای تعالی
 بخت و بخور شوی برای آن فرستادیم این قرآن را تا یادگیری و پندی و معظی باشد کسی را که خدای تعالی خود را
 برینست و اینها باشد معظی کرد و برای آن تخصیص کرد بوی چنانکه گفت نماز است و منزه از عیوب و اینها
 قرآن که قرآن است خدای تعالی که زمین را افزود و اسماهای بلند را افزود و ان خدایت که بر عرض ستودنی شد و را
 انچه در اسماها و انچه در زمین است و انچه در آسمان است و انچه در زمین است و انچه در زمین است و انچه در زمین است
 عباد عباس گفت زمین برینست و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 بهر سید است و طه و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 و باها و ک و برتری و برتری که در اندک چیست مگر خدای تعالی و ان کاره من باز کرده است چون در باهم
 یک شود و در شکر آن کاوش شود و در با خشک کرد و آنکه گفت ای محمد اگر سخن بلند گوئی او را ندانم و او را گوئی
 زیادت از این عباس گفت که سر آن باشد که با کس نگویم و نهان و پوشیده و تران سر آنست که در دل ای
 و با کس نگویم و بر آنچه دیگر سو آنست که در دل دارد و لطف آنست که در دل دارد و لطف آنست که در دل دارد
 سعید چو گفت که سر موجود است و انچه معدوم در خدای تعالی عالم است بر موجودات بر وی ابراز آن کرد

را پیغمبری دادند و معجزات و برکات اکنون بنزد ایشان عروج و ورود دعوت کن که او طاعت می شده است بدی
از خود خورده و نهماده است و دعوی خدای می کند موسی در این حالت دست به مایه داشت گفت **سُبْحَانَ**
الرَّبِّی وَبِحَمْدِهِ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُونَ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُونَ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُونَ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُونَ
اَبْنِیْکَ مِنْ اَزْوَاجِیْ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُونَ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُونَ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُونَ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُونَ
اَوَّلَیَّتْ مَعَالِیْکَ اَبَدَیْ گفت ای خدای من وافر بکار من دل من روشن گردان و این کفره و فیض و دلشکی
از من را بگردان تفسیری که مخالفان کرده اند شیخ صدر را فی قول الله فرج لا یصد لسان شکاف من سینه و لب
رسوله با من آیه باطلت چه با نفاق و دخی موسی این معنی نموده است پس او را واهی کرد و دخی رسول ما
بنموده باشد چه را از موسی و چه را پیغمبر از موسی گفت خداوند او را دعا فرمایان شد این دلتکی و کفرنگی
از دل من بردار و کار من آسان کن بپس رسالت پیغمبری که فرمودی بر من آسان کن و بنزد و که از زبان من
کنایه از همان سخن من بداند گفت اندک در زبان موسی نقلی بود که بعضی از خود در دست تو انسخه گفتن
و سبب آن بود بر و این عبد الله بر عباس که در روزی موسی در کما فرعون بود دست بر آلود و طایفه بر روی
فرعون زد و درین ایام دست گرفت آسید گفت کلان از دشمنان است که هر چند داده اند از وی و مرا و او را
و کما خود می و در او را بر باید گفتن آسید گفت او کو در گفتند اگر خواهی که بدانی که او ایشان بدانشان
من تو نباشم طایفه از این طایفه از پی هر مرد و پیش موسی نهادند موسی خواست تا راست بگوید و در جواب آمد
دست او پیش آتش برد تا او با آتش بر گرفت و در دهان نهاد تا آتش بسوخت و دستش بسوخت برای آنکه
طایفه بر روی فرعون رده بود موسی گفت خداوند ما دعوت کردن کار است که قضا بر زبان دارد و من
سخن در دست می توانم گفت بنده از زبان من بردار تا سخن من هویدا شود و در دست من بداند و این
کار که فرمودی مرا انکار است که منتهائی بر آید مرا و از پی باید که یادم باشد و مرا معاونت کند از اهل من
هر روز اگر برادر منست و از بر من گردان و پیش من آید سخن کن و او را در کار من که پیغمبر است خوب گردان
این دعا بار داده خدا کرده باشد و با مشروط باشد مصلحت بپس اگر دانی که او صلاحت این کار دارد او را به
پیغمبری با من نرسد گردان خدای تعالی اندک او را کما در آید دعا می و صلاحت این کار که در دست من است

22

و در آن وقت که انجری بچهره این عصا نگیز کم بزرگ از دوخت فروریزم برای کوه سفندان خود و
 در است درین عصا اجتهای دیگر گفتند که هیت بر موی مستی شد زبانت از سخن منقطع
 گفتن این سخن بر سبیل احوال گفت عبد الله عباس گفت زار و مغانی خود بر عصاهای و او گرفت
 و چون خسته شدی برو تشنگی در زیران او رهوان برقی و و قها با وی سخن یکفیه ناان بودی
 وی را بدان و چنانکه طعام نداشته و چون بچهارم رسیدی و دلوش بخودی عصایاه و تو کداشنه دلازد
 و ازو شعها بر شکله و لوشدی آت آب بر او روی برای خود کوه سفندان و چون بجای رسیدی و شدی
 آمدی بر زمین فروری مانند و مشعل از وی و رشائے بنا فخر خدای تعالی موی را گفت این عصا را
 ببند انچون بینداخت گاهه بدیکه ماری گشت بزرگ که سنگ را فروری و درخت را می شکست
 شتانت از هر طرف موی چون بدید بر رسید خدای تعالی را گفت ای موی کبرش و متوس موی چون این
 سخن بشنید دلبر شد و دست در میان هر دو فرما کرد و او را برگرفت عصا شد این را گفت این عصا
 گشت و جای دیگر گفت فغان گشت و فغان از بزرگت و دیگر انگارین مکر بود در یک حال او بود و
 حال دیگر جان بود و در حال دیگر فغان بود و درگاه عشق و نشاط جان بود و در قبح و استهوال ازها
 بود اصل نشان گفت انچون موی عصا بینداخت و ماری گشت آفتاب موی که موی بکرمی خدای
 گفت ای موی این زمان عصا است که میگفتی چون من گفتم که را بدید ای که انجری است خود دیگر بزد
 گفت بار خدایا این چه حالت گفتن این برای آنت تا بداند خرم من اعتماد بناید که در وحکت انکه عصا
 مار که را بداند او بود که موی متانش نشود و بداند که دران عصا این معجزه نهاده اند انچون پیش
 بیندازد مار شود از وی ترسد و دیگر انگار او را معجزه کرد که بداند ان کلام که از دوخت شنید کلام انکه این
 خرف عاقل فضل دوست خدای تعالی گفت یکبار این عصا را متوس که ما او را بصورت خود دیکیم و باز عصا این
 که را بدیدم و آختم بیک و دست باز بر فعل خود برو در زیر باز روی خود کن نالی و روان سیدی به علت
 به آفت از پی و عیان موی دست و بغل کرد و بیرون آورد چند نوزادی و موی نه آفت که آفت را بیک کرد
 انشرفی از اکوان اینست و معجزه دیگر با تمام بنوا را آب بر و گزید خود از هبله خرم ان طوطی حق تعالی چون

[illegible][illegible]

[illegible]

الانكسار

3

CA

[illegible]

بِأَكْثَرِهَا

بعض خوریا

३३

کردن و مورد نکند و نتواند ساینند و او اعتقاد کرده است که او را سود میکند و ضعیف و بی شواین غایت خلالت و بی
کراهت بخیر اند که را و میسر است و کسی را که زین نواز سر دست این را بنابر آیه سید و امید اند که بر این ضعیف
ایشان قادر نیست و درین بر هیچ چیز درخت چگونگی ندارد باشد و بدانند که دریت است بر او بد ناصری و هم ساز نیست
که حق تعالی آنرا ایمان آورد و ندو کرد و اندک و ندو و ضعیف می بود که میر و بد از زبرد رختان جوهای آب روان و بعدای
این خواهد بود و بدان که خود و کسی را و منافع او نباشد و بر وی اعتراض نباشد که چه اما الله حکمت صواب باشد و بر وجه
و در بعضی حکمت **مَنْ كَانَ يَطْلُقُ أَنْ يَنْبَغِيَ اللَّهُ فِي الْقِيَامَةِ الْأَخْرَجَ فَلَمْ يَدْرِ سَبَبَ ذَلِكَ لَمْ يَقْلَعْ فَلْيَطْلُقْ**
هَلْ يَدْرِي سَبَبَ حَكْمِهِ مَا يَنْبَغِي لَهُ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنْ يَهْدِيَ مَنْ يُرِيدُ هُرْكَرْ که صبیح
و کار یک روز دشمنان رسول و بدخواهان از وی که خدای بر او ضرر نکند و بر دشمنان ظفر نهد و در دنیا و در آخرت
بخشند و او را از آنکه بطور بی عدولان و محض و خود بین که بر هر چه بخواد و می تواند در آنرا اختیار و اختیار و آنرا بدین
و در حق دانسته خاتم خود کن و خود را با و بر خاندان که که ختم بر ایشان مستقیم شده باشد کند آنکه خود را و آنکه
گویند که اگر چه کردن و یک که خود را با و بر خاتم آورد از وی برود و این که در روزی بر وجه عجله اجتماع نیفتد باشد
بر آن اندک و من دست ختم خود را و ختم قطع نفس خود کند و آنکه خود را از آن روز و او بدو ناخاست که بود و یا هر که کار می
کند و رسول خود را می خواهد که در دنیا و آخرت بکند و بر من و او نیز و پس از این بر و بدو که با و بدو ختم و او را
بانه و این جهان باشد که او می کشد و کار که را می تواند دیدن و از آن قیصری می تواند کرد و این چیز کار خواهد بود و آنرا با این
خوش نیست خویشین را با و نیز بر من تا زبان که کرده باشد و که در خاندان باشد این و بدین گفت این از بر جماعت آمدن
اسد که اینان را اسلام نفاذ کرد و نگفتم ما صبریم که نباید که محمد را ضرر کنیم که او را درین اوشوم از خاندان
و وجود انفس قطع شود و این خبر بر من از هر دو طرف و زبان باشم خدای تعالی این زیست را گفت هر که را که
برد که سخی اینجا که اوست و دشمنان انداز و از آن راه بر آسمان رود و ماده آن قطع کند و باز بر چه صورت
اندر آسمان است و میگوید اینجا که در ختم او را به و یا نه بجا آمد گفت بر او بصورت و رفت یعنی هر که خدای
بر میبرد و جهان بداد و کد خدای او را روزی بخواد داد و در دنیا و آخرت که بر میبرد و در انداز و خود را با و نیز
چنانکه فر فرستادم قرآن را آبی و من و حجتی می باشد و خدای تعالی بجا آمد گفت و او را نماید آنرا که خواهد آوردن با

کو خودیا

و انما سبب تلوينهم و ان الظالمين في سخطي ^{عبد} بگوئی محمد بن مروان که مروان بن شداد ترسانده ام با آنکه
و هو بداد و دش گردانده پس آنکه از ایشان انخدای بنویسد و ایمان آورد و دیگر از یکی که در ان زمان از خدای
امر زنده است و در حق زکوارانان که سعی کنند و شتابانند و باطل ابات ما دوری طعن زنند و مشر و مجروح
معاجری چون کسی که معارضه کند که تا بر ما حاکم گردانند خواهد که خدای تعالی را عاجز گردانند و بر وی غالب
اینان اهل و دین و ملازمان آنرا باشند و ما ارسلا من رسول حسب ظلمان اینه انت که چون رسول و نفرت
خود بر اندازد و آنکه هر چه از ان دعوت کردی ایشان از تو دور و نبردند و رسولی که خود را با حق و بر وی گردانند
این فرستادی که بدلائل ان خوش بودی تا ایمان تو بیک شدند و این از سر حصر گفت بر ایمان ایشان خدای تعالی
و الخ فاستاد رسول انور و محیی بود خاص با اهل ان اسلامان و مشرکان بر سر و در ایشان یعنی این چون با بیجا
گفت انرا فیم اللات العربی جمع مفران گفتند که شیطان بر زبان در انداخت انرا بنی المصطفی انضا فتر حرج
و ترن لب و شادمانند و گفتند محمد خدا ما را ارسلا و رسول و ان بر پیغمبر و چون رسول با حق آورد و محمد
و اسلامان بر سجده کردند و مشرکان نیز با وضعت کردند و دیگر بید بر صغیر و سعد بر خاص که ایشان هر یک معنی سبک
بر گرفتند و زوی همانند آنکه سخت بر بود و مشرکان این سخن در گرفت و میگفتند که محمد خدا ما را ارسلا و رسول
آمد و گفت ان محمد بن ابی بکر که نوکر کسی چیزی خواندی که ما بر تو نفرستادیم و رسول و انرا حال که کرد و رسول شنید
خدا بر او خوش شد و وی این تائید فرستاد که بدلائل ان باطل نشاند که خدای شیطان از این مکان که در تلبیس لعن است و در
از قیام و برضی که کبار تائید آمد کند و یکبار مدح گوید و یکی آنکه شیطان فادر زبان شد که بر زبان کسی گوید و روا باشد
بهری رسول و کفر باشد که مال این سهو بر پیغمبران روا باشد و دیگر آنکه ممکن نباشد که کسی قصیده خواند و رسا
قصیده بک جنبه با دو بیت هم بر انداختن و قافیه بگوید اما الخ و معتقد است در تفسیر انت که خدای تعالی رسول
خبر داد بر رسول که با هیچ رسول با هیچ نفرستادیم و الا ان چیزی خواندی شیطان در میان خواند چیزی و آنکه
از کلامی و دو سوره ناری پیش تو خواند و وی معنی سخن گوید و زایل گردانندی انچه شیطان از ان القا کرد و اگر
پس آنکه حکم کردی با ان خود را و ممکن که بعضی مشرکان که حایری بر رسول زد و با حق رسول کو با ان ایشان
این بنو که خود گوید که از انرا از ان است کند و تفسیر انان او سبقت گرفت و این کلمات گفت انان که دور بودند

[illegible]

که رسول با من از کجا بود از سوله مستوی خواستم تا بخانه پدرم و سوره را از من بفرماد و دید که من در حق
میگویند گفتند چه چیز بدید میگویند و سوله از آن گفتند است و دیگر از من چیزی نگفتند من در کتب ششم و هفتم
میگویند چهارمین سوره سوله است و بعد از آن طالع بنیاد و در بار من از ایشان مشهور گردید و
گفتند این را با این سخن بنیاد شد و بعد از آن طالع بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
و آن نیز بود که من در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
سوله از سوله بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
دار و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
از سوله بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
در سوله بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
آمد و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
نویسند و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
که با و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
که در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
آنکه او در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
و او از جمله و سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
شماره و سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
مستحق اعوان شود و چون بر آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
کتاب معجزاتی از و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
و بیشتر بر آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
آمد و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
بنیاد و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب

عائشه

عائشه را به دست آورد و در حق کشتن عائشه شنیدند که گفت بخت آمد و ای احسان که در جواب ابوسمیان گفت بخت
معمداً حاجت عند و عند الله فی الاکثر الخ فان له و ولده و عطفه و رحمته و مکره و قهار انشد طبعه و کفره و الخ
کالفدار او گفتند ای ام المؤمنین او نه ایست که خدای تعالی میگوید و الذی فی کعبه انکس یکبار بر کعبه بن ابی اوفه
در روغ قیام کرد و او را عذبه بر زکات عادت گفت پس بیست سال عذاب کرد و شد و نعم شیع مجتهد که او را از سعته و انما
چون این سخن شنید و دید در این سخن و زمان و عهد نفس خود کان میگوید و در حق طاعت و عبادت و انفس که در کتب
چنانکه در این سوره و کتب الفکر ای الخ لکن المؤمنین و سوله گفت المؤمنین کتب و حرم و عبادت و انفس که در کتب
آیه التفات است و عصمت بر او و عبادت و در حق و ملافت و گفت که معنی اینست که ای مؤمنان جز شما چون این سخن
کان بنیاد بودید چنانکه در این سخن و زمان و عهد نفس خود و گفت که در روغ عبادت و انفس که در کتب
با این که ابی اوفه را که چون این حدیث معروف و معهود و در این کتب بودید ام ابی اوفه را گفت و میگویند که در کتب
چون که میگویند که در کتب و در روغ است و ای ام المؤمنین که گفت معاذ الله که حال عائشه از آن بهتر است
آنکه در روغ و معنی شنیدند و گفتند هذا افک عین این روغ و روغ است که با و از این روغ و روغ که گفتند و معهود
شربت آنکه گفتند که در کتب و در روغ و روغ است که با و از این روغ و روغ که گفتند و معهود
که خدای تعالی بر او ساخته و از کتب و از روغ و روغ است که با و از این روغ و روغ که گفتند و معهود
از و معهود که خدای تعالی بر او ساخته و از کتب و از روغ و روغ است که با و از این روغ و روغ که گفتند و معهود
لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقْرَأُونَ و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقْرَأُونَ**
مَنْ قَرَأَهُ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ فَلَهُ عَلَيْكَ عَذَابٌ عَظِيمٌ و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقْرَأُونَ**
لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقْرَأُونَ و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقْرَأُونَ**
مسلمانانند و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
بهر او شنید و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
که او را سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب
و رسیدن عذاب ایشان بان معنی که در کتب و در آن سوله را سوله خوانند و سوله را در کتب بنیاد را سوله خوانند و سوله را در کتب

[illegible][illegible]

فُتَانِي

1942

مجلس

که جای دهد و بر او چشم سلیمان
از روی او جای خود بر روی افتاد
سلیمان افتاد چون دهد
برفت و سبقت آن بود

فَلَمْ يَخَفْ

3

[illegible]

بارك في

کرد و سبوقت

34

[illegible]

22

و چون بود از خدای تو که بنویسید که استاد تا فرقیست و ام سال غیر اهل که میخواند و توان بدید و آنکه
ناشنیده و در کتاب خوانده پس بگو تا با کافران بیافیه و او را ایشان بگوید نراست که سپهر خدای و
وی که بدید است و بل از آن که بدید و چو که بود دست باشد از فعلی که میانی آن هرگز نکرده باشد که اند
اگر چه خطا بدست بر او افتاد و بدید و نباید تا این کافران را که در اند و صانع شود و انالات خدا
بعد از آنکه از او نشد و بر تو فرمود و تو خلق از او عورت کن و با خدای خوان و از جمله شر که باشد با خود
جهان خدای همان خدای دیگر بخوان که جز از وی خدای نیست هر چه هست همه عالم خواهد شد و نیست
کرد و مکررات وی جل جلاله با حق صواب هم گفت الا دست و ما ارید به و چه مکران طاعتی که برای او کرد
باشند شهر بر خوش و است که کرد و زیقماست که احوال غلابی عرض کند خدای گوید آنچه را است و خدا
منجد کنند آنکه فریاد نا انجوده باشد در روح افکند و آن کسان گفت الا مکرر لالحاکم حکم و راست
و احکام باشد اگر حکم عقل است بر او است در عقول و اگر شریعت است بر او است و رسول فرستادن لسان
الغیاث و مرجع خلفان و معاد ایشان با و است برای هر کس با آنچه کرده باشد و می رسد **سوره الفاتحه**
بجای ده گفت جمله ملکیت داده گفت عز و اول و مدد است و باقی ملکیت و شصت و قدر است از حضرت
که هر کس سوره عنکوت بخواند خدای قضا و بر او بدو هر موی و منافقه که بودند و باشند باقیافت و چنان
بنویسد **بسم الله الرحمن الرحیم** **الحمد لله رب العالمین** **الحمد لله رب العالمین** **الحمد لله رب العالمین**
و لقد فتنا النبی من قبله و لم یفلح **الذین صدقوا و یعملون** **الانکار** **بما فی الدنیا** **و النجیة** **و النجیة** **و النجیة**
ان یتقوا الله **ما یحکمون** **من کما ان یخالفوا الله** **ما یحکمون** **ان یحکمون** **ان یحکمون** **ان یحکمون** **ان یحکمون**
ما یحکمون **ما یحکمون** **ما یحکمون** **ما یحکمون** **ما یحکمون** **ما یحکمون** **ما یحکمون** **ما یحکمون**
تا محبت کنند و مکرر بخوانند ایشان بار کنند و بیکر شدند و چون این آیه را شنیدند و بدیدند
و با هم کاران را و بختند که وی را بکشند و مکرر میبختند و بعد شدند و گفتند که روح هر را با خود
چون و بر عذاب کردند و بیکر کردند و بیکر کردند و بیکر کردند و بیکر کردند و بیکر کردند
و ها کنند و بیکر کردند و بیکر کردند و بیکر کردند و بیکر کردند و بیکر کردند و بیکر کردند

باز ایشان بویه باید

شانه

شانه از مغایرت او طاعت و مجاهدت علیه دین و اولیا شیطان بلکه ایشان را امتحان کند و بچکان ناموس از ایشان
و موجودان طاعت را کرد و در این کرده اند که عباس پیش از خدیجه آمد و گفت بیانا نامردم بر تو میبختند و در پیش
گفت چگونه میبختند و با چه گفتند که او را میبختند و گفت که خدای را را احسان این را که او را احسان
ما با او بود پس آن را که میبخت از این بوده اند از امتحان که نشسته بغیر از شیطان و بیانات نامردم حدیث آمده است که
از شما که بوده است کلاه بر سر میبختند و بدید و با وی میبختند و بعد از این میبخت و با وی میبخت و با وی میبخت
پوست از این امتحان میبختند و از این میبختند و در این میبختند و در این میبختند و در این میبختند و در این میبختند
و عجز گفت که در این خدای را که صاف و دست کوی و از او کرد و در این میبختند و در این میبختند و در این میبختند
که را با حجت کرب برای بیکر و نا انجوده ایشان تا کرده که خواصند که را از او کرده و موجود شده بدان در یک
خدای که معدوم با موجودند و این موجود و نشود و بر او موجودند و از او را و در هر کرد و امتحان کردند
ای میبختند از آن کسان که صاف میبختند که بر ما صفت کبر و در عذاب که در دست و بد حکمت که میبختند
غالب که است که برین دان که گفت هر کس که بر او میبختند و در این میبختند و در این میبختند و در این میبختند
تا بر او خدای رسد و از معاصی اجتناب کند و عذابش مبتلا نکند و کمال خدای یعنی رسیدن هر کس و رسیدن هر کس
عقاب بد نیست و ایند هر آینه برسد و او است خدای را و او شنو او هر کس را که بر او خدای رسد و هر کس را که
با نفس شیطان و اصلی دین انجاده بر او خدای رسد و او است خدای را و او شنو او هر کس را که بر او خدای رسد و هر کس را که
از طاعت بیکان مستحق و به نیاز است و الذین آمنوا و عملوا الصالحات **لنکفون عنهم سببنا** **و لنجینهم** **و لنجینهم**
الذین آمنوا و عملوا الصالحات **لنکفون عنهم سببنا** **و لنجینهم** **و لنجینهم** **و لنجینهم** **و لنجینهم** **و لنجینهم**
الذین آمنوا و عملوا الصالحات **لنکفون عنهم سببنا** **و لنجینهم** **و لنجینهم** **و لنجینهم** **و لنجینهم** **و لنجینهم**
و عمل صالح کردند و مسلمان و معاصی ایشان را اطلاق کردیم تا چنان باشد که کسی که ایشان هیچ بدی نکرده باشد
این ما افضل و کرم خود کنیم که خط عفو در همه اعمال ایشان کنیم و جز او با و است و هم از این بیکر و تر با آنچه
ایشان کرده باشند تا درین فضل و عطا ما انکار کرد و آنکه گفتند او صفت که بدی را در حق ما داد و بدین شک
و وصیت از خدای که هر چه باشد با حق را بر او مجاهده کند و حق نمایند بران نام بر شانه و با من این را که چیزی را که

شانه

المختار

[illegible]

6

九

THE

ابو یوسف اما انکه از تعبیت المضافات کرد و گفت عالمان بیوهای خود را تاکنون در میان یک پیرون آوریم جنس
 مختلف از انک و در اینجا و آنجا و بر یک مختلف بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی
 سیاه و بطعم مختلف بعضی شیرین و بعضی ترش و لذت کوها بعضی آنست که خداوند در طریقهها و راهها
 مختلف رنگ و راههای سفید و راههای سرخ و راههای سیاه بنایط و ان جعلها انکر در کو و بنا کند بعضی
 سرخ و بعضی سفید و بعضی سیاه بناید و انکر مختلف از راهها بر ظاهر حمل کند و گویند که سرخ و سیاه و
 مختلف است برای انکه با انواع باشد اگر چه هر یک را نام و دیگر خوانند و با باشد و من المان و از ادیان
 و چندگان بر روی و اسبابان بر خصوصان چهار پایان چون شتر و کلو و کوسفند بعضی انکه مختلف
 او چون مختلف منوها و کوها انکه گفت انما یخلف الله بحیث یشتان خدای عالمان و دانایان ترسند
 نادان و جاهل انضای تو سجد چون الله بر حق خوانند خست بعضی علم باشد و بعضی خدای عالمان از انکه اسد کرار
 بیشتر ترسند و انعام جف صانع و خداوند است که او گفت عالم انکلیست که در ارض صد پخته و انکر در
 که خدای عز و باری است و انتقام و دشمنان و امر برنده است که او صفات و ان الذین بدو رستی که انان که می
 کتاب خدا و انانهای دارند و دفع کنند از انجا انانان و بدوی کرده ام و در میان و اسکار امیدوار که
 دارند که بر ایشان اسد کردند تا نام با ایشان رساند و نهای ایشان و بیفزاید و در راسته عقا و ایشان
 از فضل و کرم خویش انان که صفات ایشان ایست بدو رستی که خداوند از آن رفته که انهای ایشان بخشد
 رسول را که گفت چرا چای بر کاره کریم رفود قدر و الت فان قلب کل امری مع ما لوالی اخری و از پیش
 بعزت کرد و امری با مال بود و بر خلد تا انجا و کمالی بود و انکه انانان انانان
 الحق و صدق و نایاب و عجب و ان الله عباد و غیره و ان الله انانان انانان انانان
 و انانان انانان انانان و انانان انانان انانان انانان انانان انانان انانان
 الفصل الکبیر فی حیات عدی و خطیها بحول من الله و من عجب و اولوا و انانان
 منها اخری و انانان انانان انانان انانان انانان انانان انانان انانان انانان

[illegible]

۱۸۹

کلمه عزالدین و کلمه که مستحق نیست مستقام از اعدا که در حدیث است

مت





